

سه گانه‌ی گيو

کتاب اول

بانوی سپيد

پديدآور:

محمد فائزى فرد

دبير مجموعه:

نيما كهندانى



آذربايد

سرشناسه : فائزی فرد، محمد، ۱۳۷۱ -
 عنوان و نام پدیدآور : سه گانه ی گیو: محمد فائزی فرد
 مشخصات نشر : تهران: آذریاد: ۱۳۹۴
 مشخصات نشری : کتاب اول
 شابک : ج: ۱؛ ۸-۳۸-۶۲۲۵-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فیای مختصر
 یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل
 دسترسی است
 موضوع : ج: ۱؛ بانوی سپید
 شناسه افزوده : کهندانی، نیما، ۱۳۷۰ -
 رده بندی دیویی : ۸۱۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۸۲۲۷۸



آذریاد

انتشارات آذریاد

سه گانه ی گیو - کتاب اول بانوی سپید	
نویسنده	: محمد فائزی فرد
دبیر مجموعه	: نیما کهندانی
ناشر	: آذریاد
لینوگرافی	: کارا
طراحی جلد - اجرا	: مرگام میرزایی - سبحان فتحی
چاپ و صحافی	: گوهر اندیشه - صالحانی
توبت چاپ	: اول - فروردین ۱۳۹۴
شمارگان	: ۲۰۰ نسخه
قیمت	: ۱۷۰۰۰ تومان
شابک کتاب اول	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۲۵-۳۸-۸

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به ناشر است و هر نوع استفاده بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و قابل پیگرد قانونی خواهد بود.

انتشارات آذریاد: تهران، میدان انقلاب، رویروی دبیرخانه دانشگاه تهران، مابین خیابان ۱۲ فروردین و

اردبیهشت، جنب انتشارات امیرکبیر، ساختمان ۱۳۲۰، طبقه سوم

تلفن ۶۶۴۹۵۰۴۸ - ۶۶۴۹۶۱۲۳ azarbadpub.ir

مقدمه

با سلام

خواستم از سفر بنویسم. خواستم جاری بودن زندگی و ذات آدمی را به قلم بیاورم اما در برابر مسافرت دریای زندگی این کار بیهوده به نظر می‌رسد. پس به ذکر چند کلام بسنده می‌کنم.

گیو نیز مانند شما و من در سفر است. سفری که ابتدایش، انتهای مسیری دیگر بوده و انتهایش، ابتدای عزمی دیگر است. پس شاید بتوان به او نگریست و خود را دید یا با او همراه شد و مقاصدش را درک کرد. امیدوارم روزهای خوشی را با این همسفر سپری کنید.

نوشتن این کتاب برای من هم یک سفر بود؛ سفری که می‌اندیشیدم به زودی پایان خواهد پذیرفت اما خیلی زود پایان‌های متصور جای خود را به آغازهای شیرین تر دادند و این طور شد که این کتاب در سه دفتریه رشته‌ی تحریر درآمد.

شاید همسفری با گیو برایم آن قدر لذت بخش بود که خواستم تا می‌توانم بیشتر با او بمانم. شاید هم این گیو بود که می‌خواست همراه من باشد و درک شود. هر کدام از این دلایل بدون وجود همراهان خوبی چون پدر و مادرم نمی‌توانست تنها انگیزه‌ی ادامه‌ی راه باشد.

همیشه باید پدر و مادری باشند تا انسان بتواند به آن‌ها تکیه کند، از لبخندشان بنوشد و با دست گرمشان تمام ضعف‌هایش را فراموش کند. خدا را شکر که دستان گرم پدر و مادرم را همیشه حامی خود دیدم. در کنار آن دو بزرگوار نیز برادران و خواهرم مانند چراغ‌های آسمان راهنمایم بودند.

کسانی دیگر نیز در این سفر همراه من و گیو طی طریق کردند. کسانی که هرگز فرصت تشکر از آن‌ها را نداشتم، استادانی که بدون آن‌ها هرگز به جایی (اگر رسیده باشم) نمی‌رسیدم. دوستانی که لحن شیرینشان انرژی را هم بود و کسانی که شاید هرگز صورتشان را ندیدم اما راهنمایی‌هایشان از پس صدها کیلومتر کابل نوری و به واسطه‌ی مهربانی‌شان هر روز وجودم را آبیاری کرد. از همه‌ی این بزرگواران تشکر می‌کنم.

در آخر از شما تشکر می‌کنم. شمایی که کتابم را در دست دارید. که بدون شما نه کتابی خواهد بود و نه گوشی برای شنیدن داستان‌ها. امید دارم که این همراهی به کامتان باشد. خوشحال می‌شوم نظرهای زیبایتان را پیرامون این اثر بخوانم. برای ارتباط با بنده می‌توانید حرف‌های ارزشمندتان را به آدرس رایانامه‌ی زیر ارسال کنید. خوشحال خواهم شد.

pink_lotus59@yahoo.com

در پناه خداوند باشید.

اسفند ۹۳

فهرست

۵.....	مقدمه
۹.....	سرآغاز
۱۱.....	فصل اول
۲۳.....	فصل دوم
۴۱.....	فصل سوم
۵۷.....	فصل چهارم
۷۵.....	فصل پنجم
۹۵.....	فصل ششم
۱۱۳.....	فصل هفتم
۱۳۷.....	فصل هشتم
۱۶۳.....	فصل نهم
۱۸۹.....	فصل دهم
۲۱۷.....	فصل یازدهم
۲۴۱.....	فصل دوازدهم
۲۶۳.....	فصل سیزدهم
۲۷۹.....	فصل چهاردهم

سرآغاز

سال‌ها از آخرین بارش باران می‌گذشت و زمین نای نفس کشیدن نداشت. بسیاری از گیاهان نابود شده و یا در آستانه‌ی نابودی بودند. با این وجود کسی برای آمدن باران دعا نمی‌کرد. گویی پدیده‌ای به نام باران را کاملاً از یاد برده بودند.

درست در چنین زمانی صدایی مهیب تمام دنیا را پُر کرد. انسان‌ها و حیوانات در بهت فرو رفتند. آسمان تیره و تار شد و پیرترها که هنوز خاطراتی از زمان باریدن باران در گوشه‌های ذهنشان باقی مانده بود، به جوان‌ترها مژده‌ی باریدن دادند اما...

چیزی از آسمان پایین نیامد. آسمان سیاه شد و ناگهان زمین از هم شکافت. زمین دهان باز کرد و از میان کوه‌های تازه متولد شده موجودی سیاه و تاریک قدم بر خاک خشکیده‌ی زمین گذاشت.

/و آمده بود؛ از پس عمیق‌ترین و کهن‌ترین افسانه‌ها ظاهر شده بود.

زمین زیر پایش ناله می‌کرد و گیاهان تاب نحوست حضورش را نداشتند.

/و آمده بود تا هرگز باران نبارد...

...هرگز زمین زنده نشود.

/و آمده بود تا آخرین مقاومت زمین را از هم ببرد.